

فهم پذیری در فرهنگ زبان آموز فارسی

مهدیه قنات آبادی (کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی به غیرفارسی زبانان)

مقدمه

فرهنگ زبان آموز فارسی (سطح مقدماتی)، تألیف بهروز صفرزاده با همکاری حمید حسنی، چنان که از نام آن برمی آید، فرهنگی است برای فارسی آموزان سطح مقدماتی. در مقدمه فرهنگ آمده است: «این فرهنگ دربردارنده ساده ترین و پرکاربردترین واژه های فارسی امروز است، یعنی واژه هایی که عموم فارسی زبانان در زندگی روزمره به کار می برند. گزینش واژه ها براساس دو معیار بوده است: یکی شمّ زبانی مؤلف، دیگر کتاب واژه های پرکاربرد فارسی امروز (برمبنای پیکره یک میلیون لغتی)، تألیف حمید حسنی. تعداد مدخل های این فرهنگ ۵۳۰۰ است» (ص ۳). در مقدمه، از «تعریف نگاری به زبان ساده و در محدوده واژگان تعریف نگاری»^۱ به عنوان یکی از «ویژگی های برجسته این فرهنگ» یاد شده است (همان).

در این مقاله، با توجه به معیارهای تعریف نگاری در فرهنگ های زبان آموز و شرایط تعریف از دیدگاه ارسطو و نیز با کمک فرهنگ بسامدی^۲ واژه های پرکاربرد فارسی امروز و همچنین واژگان تعریف نگاری، فهم پذیری و قابلیت درک آسان تعریف در این فرهنگ بررسی شده است.

۱- فهم پذیری

1. defining vocabulary
2. frequency dictionary

منظور از «فهم‌پذیری» میزان قابل درک بودن تعریف‌های موجود در فرهنگ برای کاربر است. مهم‌ترین مصداق‌های فهم‌پذیری تعریف در حوزه نحو، استفاده از الگوهای نحوی آسان، در حوزه صرف، کاربرد واژه‌های پایه و پربسامد و ساخت واژه‌های زودیاب، و در حوزه معنی‌شناسی، به‌کارگیری واژه‌ها در معنای نزدیک به ذهن است. برای دستیابی به حد مطلوبی از فهم‌پذیری در حوزه صرف و نحو می‌توان از رعایت شرایط تعریف، استفاده از فرهنگ‌های بسامدی و پیکره‌ها، یافتن واژه‌های پرکاربرد و استفاده از واژگان تعریف‌نگاری یاد کرد. فابیشوسکی یاورسکی قضاوت درباره کارایی و سودمندی یک شیوه تعریف‌نگاری را تنها از طریق سنجش میزان موفقیت آن تعریف در رساندن کاربر به مقصودش ممکن می‌داند و راه‌هایی را به نقل از مک‌کوئین و آدامسکا - ساواسیاک برای نیل به این هدف و دستیابی به تعریفی سودمند ذکر می‌کند:

الف) معرفی نقش واژه و اینکه چه وقت و به چه منظور به کار می‌رود؛

ب) توصیف واژه با هدف توضیح ویژگی‌ها و کاربرد اصلی آن؛

پ) قابل‌دسترس ساختن معنای واژه با استفاده از واژه‌های ساده‌تر یا ایجاد مستقیم‌ترین راه ممکن برای ارتباط با واژه؛

ت) جلب توجه کاربر به کل تعریف به‌منظور پرهیز از اتکای او به تعبیر اجزای تعریف؛

ث) ایجاد تعادل میان وضوح و ابهام به‌منظور توضیح معنی متفاوت یک واژه وابسته به بافت؛

ج) پرهیز از توصیف یک صورت زبانی دشوار با واژه‌هایی که به اندازه خود مدخل دشوار یا دشوارتر از آن هستند؛

چ) پرهیز از دور^۱ که یکی از مشکلات فرهنگ‌ها حتی فرهنگ‌های نوین است؛

ح) پرهیز از به‌کار بردن نشانه‌های فرهنگ‌نگاشتی^۲ که زبانی خاص محسوب می‌شوند و معمولاً برای صرفه‌جویی در فضای نوشتاری به کار می‌روند. این نشانه‌ها رمزگشایی^۳ و در نتیجه، درک مفهوم را به تأخیر می‌اندازند؛

خ) ارائه تعریف عینی و در صورت امکان، تعریف ضمنی واژه؛

د) پرهیز از سوگیری در ارائه جهان‌بینی‌ها، به‌ویژه هنگام ارائه مفاهیم مربوط به تاریخ، اعتقادات دینی و عقاید فرهنگی (Fabiszewski-Jaworski 2012, p. 30).

1. circularity

۲. مانند «ن.ک.» به‌جای «نگاه کنید به» یا «←» به‌جای «رجوع کنید به».

3. decoding

همه این عوامل در کنار هم در فهم‌پذیری و سودمندی تعریف نقش دارند. البته توجه به همه آن‌ها مستلزم صرف وقت بسیار است. اما همان‌طور که اتکینز و راندل می‌گویند، میان زمانی که فرهنگ‌نویس برای نوشتن یک تعریف صرف می‌کند و زمانی که کاربر صرف پردازش و فهم آن می‌کند، رابطه معکوس وجود دارد. هرچه تلاش فرهنگ‌نویس در تعریف‌نگاری بیشتر باشد، آن تعریف برای کاربر فهم‌پذیرتر خواهد بود (Arkins and Rundell 2008, p. 452).

۱-۱- فهم‌پذیری و شرایط تعریف از دیدگاه ارسطو

آنچه از دید اهل فن، پس از گذشت قرن‌ها، از میان همه راهکارها و اصول تعریف‌نگاری برای دستیابی به بالاترین سطح فهم‌پذیری، به‌ویژه در فرهنگ‌های زبان‌آموز، همچنان به‌کار می‌آید، شرایط تعریف‌نگاری از دیدگاه ارسطو است. از دیدگاه او، هدف از تعریف، شناساندن مفهوم یک چیز و جدا ساختن آن از چیزهای دیگر است و برای اینکه این تعریف کاملاً واضح و قابل فهم یا به‌قولی فهم‌پذیر باشد باید شرایط زیر درباره معرف^۱ (آنچه تعریف می‌شود)، معرف^۲ (آنچه تعریف می‌کند) و خود تعریف^۳ برقرار باشد (← محمدی خراسانی ۱۳۸۶، ص ۲۶۷؛ نیز ← مظفر ۱۹۶۸؛ daneshnameh.roshd.ir).

۱-۱-۱- تعریف باید جامع باشد و معرف نباید اخص از معرف باشد

یعنی معرف نباید محدودتر و خاص‌تر از معرف باشد؛ زیرا در این صورت، همه جوانب معرف را در بر نمی‌گیرد. برای مثال، در تعریف حیوان نباید بگوییم: «هر جاننداری که بر روی چهار پا راه می‌رود» زیرا چنین تعریفی ناقص است و حیواناتی مانند مار یا مرغ را، که بر روی چهار پا راه نمی‌روند، در بر نمی‌گیرد.

۱-۱-۲- تعریف باید مانع باشد و معرف نباید اعم از معرف باشد

یعنی معرف نباید کلی‌تر از معرف باشد؛ زیرا در این صورت، معرف چیزهای دیگری را هم در بر می‌گیرد. درحالی‌که معرف نباید چیز دیگری جز معرف را معرفی کند. برای

1. definiendum
2. definiens
3. definition

مثال، در تعریف «دایره» نباید بگوییم: «منحنی گرد»؛ زیرا بیضی هم گرد است و این تعریف بیضی را هم شامل می‌شود.

۱-۳-۱- معرّف نباید جدا از معرّف باشد

یعنی معرّف باید به معرّف مربوط باشد؛ به عبارت دیگر، معرّف و معرّف باید با یکدیگر ارتباط و مصداق مشترک داشته باشند. برای مثال، در تعریف مهربانی نباید بگوییم: «کسی که به دیگران محبت می‌کند»؛ زیرا این تعریف، تعریف صفت مهربان است و تعریف مناسبی برای ویژگی مهربانی محسوب نمی‌شود.

۱-۴-۱- معرّف باید واضح‌تر و ساده‌تر از معرّف باشد

مفهوم معرّف باید برای مخاطب روشن‌تر و شناخته‌شده‌تر و آسان‌تر از معرّف باشد، در غیر این صورت، هدف از تعریف که همان شرح مفهوم معرّف است، تأمین نمی‌شود. آدامسکا - ساواسیاک (Adamska-Salaciak 2012, p. 326) پیشگیری از این نقص در هنگام تعریف‌نگاری برای واژه‌های ساده و روزمره زبان را تا حدودی غیرممکن می‌داند. اما همان‌طور که وی نیز مطرح می‌کند، بروز این مشکل در فرهنگ‌های زبان‌آموز یک‌زبانه^۱ مانعی جدی و برطرف‌نشده برای کاربران غیربومی است و استفاده از واژه‌هایی دشوارتر و کم‌بسامدتر از مدخل در تعریف این فرهنگ‌ها نقصی مهم خواهد بود. برای مثال، در تعریف «پوست» نباید بگوییم: «غشایی متشکل از نسج نرم و مرتجع بر روی سطح بدن»؛ زیرا فهم واژه‌هایی مانند غشا، نسج و مرتجع به مراتب دشوارتر از واژه پوست خواهد بود.

۱-۵-۱- معرّف نباید عین معرّف باشد

نباید چیزی را با خودش تعریف کرد و معرّف باید مفصل‌تر و کامل‌تر از معرّف باشد. برای مثال، در فرهنگ‌های تعریف‌نگاشتی^۲ نباید به ذکر مترادف اکتفا کرد و برای تعریف مثلث بگوییم: «سه گوش»؛ زیرا مثلث همان سه گوش است و چنین تعریفی کامل و مفصل نیست.

1. monolingual learners' dictionaries (MLDs)

2. defining dictionary

۱-۱-۶- تعریف نباید دُور داشته باشد

نباید معرف مجهول و ناشناخته باشد و شناسایی آن تنها توسط معرف امکان‌پذیر باشد. البته گاه با استناد به پژوهش آدامسکا - ساواسیاک (ibid. 2012, p. 325) اجتناب از این نقص در فرهنگ‌های یک‌زبانه ممکن نیست، اما لازم است در حد امکان از بروز این مشکل جلوگیری شود. برای مثال، اگر در تعریف عدد فرد بگوییم: «عددی که زوج نباشد» و در پاسخ اینکه «عدد زوج چیست؟»، بگوییم: «عددی که فرد نباشد»، چنین تعریفی در فهم واژه‌های زوج و فرد کمکی نمی‌کند.

۱-۱-۷- در تعریف، اعم باید قبل از اخص ذکر شود

آنچه کلی‌تر است قبل از آنچه جزئی‌تر است بیاید، زیرا اعم یا کلی‌تر شناخته‌شده‌تر از اخص یا خاص‌تر است و همچنین اعم در مفهوم واژه اخص وجود دارد. اگر ابتدا اخص ذکر شود و سپس اعم، تکرار صورت گرفته‌است، زیرا اعم یک بار به صورت بالقوه در اخص وجود دارد. برای مثال، نباید در تعریف سُم بگوییم: «پوشش سخت کف پای گاو، اسب، خر و چهارپایان»؛ زیرا چهارپایان اعم از اسب و خر و گاو است.

۱-۱-۸- واژه به‌کاررفته در تعریف باید واضح و روشن و به‌دور از ابهام باشد

استفاده از واژه‌ها و کلمات دور از ذهن، نامأنوس و پیچیده و نیز به‌کارگیری مجاز و استعاره در تعریف علمی صحیح نیست. برای مثال، در تعریف علمی پول نباید بگوییم: «ریم و چرک کف دست»؛ زیرا ریم کلمه‌ای نامأنوس است و «چرک کف دست» نیز مجاز از پول است که به‌کار بردن آن در تعریف علمی جایز نیست.

۱-۲- فهم‌پذیری و فرهنگ بسامدی

فرهنگ زبان‌آموز با هدف آموزش زبان به کسانی که زبان اول آن‌ها زبان دیگری است و گاهی مبتدیان و نوآموزان تألیف می‌شود. در تعریف‌های فرهنگ زبان‌آموز، مجموعه‌ای از واژه‌های پرکاربرد و رایج به‌کار می‌رود تا درک تعریف برای کاربر آسان‌تر باشد. این واژه‌های پرکاربرد از پیکره‌های زبانی استخراج می‌شوند. فرهنگ بسامدی کتاب مرجعی است که بسامد واحدهای زبانی، به‌ویژه واژگان پایه، را فراهم می‌سازد (HARTMANN and JAMES 2002: "frequency dictionary"). این فرهنگ‌ها از ابزارهای

ضروری برای تعیین سطح فهم‌پذیری کتاب‌ها و متون آموزشی و تهیه فرهنگ‌های زبان‌آموز متناسب با سن و دانش زبانی کاربران به‌شمار می‌روند. در فرهنگ‌های بسامدی و پیکره‌ها، واحدهای واژگانی براساس بسامدشان مرتب می‌شوند و این ترتیب به فرهنگ‌نویس کمک می‌کند تا بتواند راحت‌تر واژه‌های آسان و دشوار را برای تهیه فهرست واژگان^۱ فرهنگ و واژگان تعریف‌نگاری از یکدیگر تمیز دهد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که واژه‌هایی با رتبه و بسامد بالاتر، واژه‌های آسان‌تر و یا دست‌کم آشناتر و واژه‌هایی با رتبه و بسامد پایین‌تر که کمتر در زندگی روزمره دیده یا شنیده می‌شوند، ناآشنا تر یا دشوارترند. در مجموع، این تفکیک سبب رعایت بهتر شرایط تعریف و کمک به فهم‌پذیری بیشتر آن می‌شود.

۳-۱- فهم‌پذیری و واژگان تعریف‌نگاری

واژگان تعریف‌نگاری فهرستی از تعداد محدودی واژه پرسامد و آسان است که تمامی مدخل‌های یک فرهنگ با استفاده از آن‌ها تعریف می‌شوند و تسلط بر آن‌ها برای فهم همه تعریف‌ها کفایت می‌کند.

در زبان انگلیسی، نخستین فرهنگی که در آن از واژگان تعریف‌نگاری استفاده شده بود فرهنگ انگلیسی به روش نوین^۲ (۱۹۳۵) نام داشت (Atkins and Rundell 2008, p. 449). در این اثر، با استفاده از ۱۴۹۰ واژه، معنی ۲۴,۰۰۰ عنصر زبانی تعریف شده است (لاندو ۱۳۹۶، ص ۱۴). اما این نوآوری سال‌ها دنباله‌روی نداشت تا اینکه در سال ۱۹۸۷، فرهنگ انگلیسی معاصر لانگمن^۳ همراه با واژگان تعریف‌نگاری منتشر شد. امروزه، واژگان تعریف‌نگاری استفاده شده در اکثر فرهنگ‌های زبان‌آموز انگلیسی حدود ۲۰۰۰ تا ۳۵۰۰ واژه را شامل می‌شود.

برخی به نادرست معتقدند محدود بودن این واژگان موجب می‌شود تعریف نتواند مفهوم را صحیح، دقیق و کامل به کاربر انتقال دهد، اما به گفته اتکینز و راندل (Ibid.) داشتن واژگان تعریف‌نگاری برای فرهنگ‌نویسی سودمند است و هرچند ممکن است مشکلاتی کوچک و موردی وجود داشته باشد، ولی استفاده از واژگان تعریف‌نگاری، مناسب‌ترین روش برای اطمینان از فهم‌پذیری تعریف در فرهنگ زبان‌آموز است.

1. word-list

2. *New Method English Dictionary*

3. *Longman Dictionary of Contemporary English*

علاوه بر این، واژگان تعریف‌نگاری بهتر از عنوان‌هایی مانند «مقدماتی»، «میانی» و «پیشرفته» می‌تواند سطح زبانی فرهنگ زبان‌آموز را برای کاربر مشخص کند و به او در انتخاب فرهنگی متناسب با سطح زبانی خود کمک کند.

۳- بررسی و تحلیل فهم‌پذیری در فرهنگ زبان‌آموز فارسی

در این بخش با توجه به شرایط تعریف که در بخش ۲ به آن پرداختیم و با استناد به فرهنگ بسامدی واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز، که صفرزاده در تهیه مدخل‌های فرهنگ زبان‌آموز فارسی از آن بهره برده است، و همچنین با بررسی واژگان تعریف‌نگاری فرهنگ زبان‌آموز فارسی، به بررسی و تحلیل فهم‌پذیری تعریف در این فرهنگ می‌پردازیم.

۲-۱- شرایط تعریف از دیدگاه ارسطو و فهم‌پذیری فرهنگ زبان‌آموز فارسی

به منظور بررسی مطابق داشتن تعریف‌های فرهنگ زبان‌آموز فارسی با هشت شرطی که ارسطو بر شمرده است و در نتیجه، تعیین نسبی فهم‌پذیری تعریف‌ها، با نمونه‌گیری تصادفی، صد مدخل و تعریف آن‌ها را از فرهنگ زبان‌آموز فارسی استخراج و بررسی کردیم (جدول پیوست)، اما از آنجاکه تشخیص شمی و بدون ابزار دشواری و آسانی واژه‌ها چندان ساده و مستند نیست، بررسی رعایت شرط چهارم تعریف‌نگاری در بخش ۳-۲- انجام شده است. نمونه‌های متناقض هفت شرط باقی مانده، از میان صد نمونه تصادفی، به ترتیب الفبا در زیر آمده است:

پشم پشم موهایی است که روی بدن گوسفند، بز **گوسفند** گوسفند جانوری اهلی است که بدنش و بعضی حیوانات دیگر می‌روید. پوشیده از پشم است. آدم‌ها از گوشت و پشم گوسفند استفاده می‌کنند.

چنانکه مشاهده می‌شود در تعریف مدخل پشم، واژه گوسفند به کار رفته است و درک دقیق معنای واژه پشم به آگاهی از مفهوم واژه گوسفند نیازمند است، اما گوسفند نیز در این فرهنگ با پوشش بدنش که همان پشم است معرفی شده است. لذا درک مفهوم این دو واژه به یکدیگر وابسته است و فهم معرف توسط معرف امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، دور وجود دارد و شرط ششم از شرایط تعریف‌نگاری ارسطو نقض شده است. **پنجه** پنجه مجموع کف دست یا پا و انگشت‌ها یا ناخن‌های آن است.

ممکن است چنین تعریفی برای پنجه دست انسان یا به‌طور کلی پنجه برخی از جانوران صحیح باشد، اما تعریف مناسبی برای پنجه پای انسان نیست (نیز ← دهخدا و همکاران ۱۳۷۷؛ انوری ۱۳۸۱). تصور عمومی گویشوران فارسی‌زبان معاصر از پنجه پای انسان انگشتان پا، بدون بخش اصلی کف پا است.^۱ بنابراین این تعریف جامع و مانع نیست و شرط اول و دوم از شرایط مذکور را پوشش نمی‌دهد. زیرا این تعریف، تعریف جامعی برای پنجه پای انسان نیست و از آنجاکه کف پای انسان را هم شامل می‌شود، مانع نیست.

پیرزن پیرزن یعنی زن پیر ≠ پیرمرد

در این فرهنگ، چنین تعریفی و تعریف‌های مشابهی از این قبیل با شرط پنجمی که در بخش قبل ذکر شد هماهنگ نیست. زیرا تعریف این مدخل چنانکه از شرط پنجم انتظار می‌رفت، مفصل‌تر و کامل‌تر از خود مدخل نیست. همچنین با واژه‌های شناخته‌شده‌تری هم تعریف نشده‌است و درک این مدخل وابسته به مراجعه به مدخل‌های دیگر یا فرهنگ‌های دوزبانه است.

تلخ چیزهای تلخ دارای مزه بد و نامطلوبی هستند.

این تعریف، شرط اول از دیدگاه ارسطو را در بر نمی‌گیرد و جامع نیست. ممکن است داروی تلخ مصداقی از این تعریف باشد، اما این تعریف مفهوم تلخی در «چای تلخ» و «شکلات تلخ» را، که حتی به‌عنوان شاهد این مدخل در انتهای تعریف ذکر شده‌اند، شامل نمی‌شود. نمی‌توان گفت چای و شکلات تلخ مزه بد و نامطلوبی دارند. **ساق** ساق‌های شما از زانو تا مچ پاهایتان هستند. شما دو ساق دارید.

تصور عمومی گویشوران فارسی‌زبان از ساق کمی وسیع‌تر از این تعریف است و ساق دست‌ها یعنی محدوده میان آرنج تا مچ دست‌ها را هم شامل می‌شود.^۲ از این‌رو، تعریف مدخل ساق در فرهنگ زبان‌آموز جامع نیست و شرط اول نقض شده‌است.

سفال سفال نوعی خاک زرد یا قرمز است که آن را به‌شکل گِل درمی‌آورند و با آن، چیزهای گوناگونی، به‌ویژه انواع ظرف‌ها، می‌سازند.

۱. از بیست گویشور بومی زبان فارسی خواسته شد که پنجه پای خود را نشان دهند و هیچ‌یک کف پا را جزء پنجه خود معرفی نکردند.
۲. از بیست گویشور بومی زبان فارسی خواسته شد که ساق خود را نشان دهند و همه آن‌ها ناحیه میان مچ و آرنج دست خود را نیز به‌عنوان ساق دستشان معرفی کردند.

سفال چیزی است که از خاک زرد یا سرخ می‌سازند و نه خود خاک (نیز ← انوری ۱۳۸۱). بنابراین، می‌توان این تعریف را به دلیل نداشتن ارتباط درست و نداشتن مصداق مشترکِ کافی، ناقص شرط سوم ارسطو دانست.

کت لباس نخی ضخیمی است که بالاتنه را می‌پوشاند و دارای آستین‌ها و یقه بلند، دکمه و جیب است. کت را روی پیرهن و معمولاً همراه با شلوار هم‌رنگش می‌پوشید.

برای تعریف این واژه در فرهنگ زبان‌آموز سعی شده است که به کمک ذکر جزئیات بیشتر کت از انواع دیگر پوشش با وضوح بیشتری جدا شود. اما جزئیاتی مانند «یقه بلند»، «جیب»، «روی پیرهن می‌پوشند» یا اینکه «معمولاً همراه با شلوار هم‌رنگش می‌پوشید» نه تنها کمک قابل توجهی به فهم‌پذیری بیشتر این تعریف نکرده است، بلکه این تعریف را از شرط اول ارسطو نیز دور کرده است، زیرا چنین تعریفی کت‌های زنانه‌ای را که معمولاً با دامن پوشیده می‌شوند، روی پیراهن پوشیده نمی‌شوند یا جیب و یقه بلند و گاهی حتی دکمه ندارند، در بر نمی‌گیرد.

تعداد نمونه‌هایی که از میان صد مدخل نمونه‌گیری شده، با هریک از هفت شرط مذکور هماهنگ نیست و در بالا ارائه شد، در جدول زیر به تفکیک آمده است. گاه افزودن جزئیات بیشتر (مانند تعریف مدخل کت) و گاهی ذکر نکردن جزئیات دقیق (مانند تعریف مدخل ساق) تعریف را از فهم‌پذیری کامل دور کرده است.

۲-۲- واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز و فهم‌پذیری فرهنگ زبان‌آموز فارسی

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در فرهنگ زبان‌آموز فارسی، حدود ۵۳۰۰ واژه پایه و پربسامد مدخل شده است. برای استخراج این مدخل‌ها، علاوه بر ششم زبانی مؤلف، از کتاب واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز نیز استفاده شده است.

طبق شرط چهارم از شرایط ارسطو، واژه‌هایی که در تعریف یک مدخل به کار می‌روند باید از خود مدخل ساده‌تر و شناخته‌شده‌تر باشند تا آن تعریف قابل درک و فهم‌پذیر باشد. لزوم رعایت این شرط در فرهنگ‌های زبان‌آموزان سطح مقدماتی، بیش از انواع دیگر احساس می‌شود. همچنین یادآور شدیم که ابزار تشخیص و تفکیک این واژه‌های شناخته‌شده و آسان از واژه‌های دشوار و دیرفهم بیکره و فرهنگ بسامدی

است. در این بخش، تأثیر کتاب واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز، که فرهنگی بسامدی است، بر تعریف‌نگاری و فهم‌پذیری فرهنگ زبان‌آموز فارسی بررسی می‌شود. برای این منظور ابتدا پنجاه واژه از واژه‌های پربسامد کتاب واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز به همراه بسامدهایشان استخراج شدند. سپس تعریف این واژه‌های پربسامد، در فرهنگ زبان‌آموز فارسی بررسی و واژه‌های کلیدی به‌کاررفته در تعریف این واژه‌ها فهرست شد. در مرحله بعد، برای مقایسه آسانی و دشواری این واژه‌های کلیدی با مدخل، بسامد هر یک از آنها مجدداً در واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز جست‌وجو و ثبت شد. مشاهده شد که در برخی موارد، بسامد واژگان تعریف کمتر از بسامد مدخل است. به عبارت دیگر واژگان تعریف، به‌لحاظ فهم‌پذیری، دشوارتر از مدخل هستند. از این رو، شرط چهارم از شرایط تعریف تأمین نشده‌است. جدولی که در ادامه آمده‌است، دربردارنده چهار مدخل ناقض این شرط از میان پنجاه مدخل بررسی شده است که حداقل سه واژه دشوارتر از مدخل در تعریف دارند.

مدخل	بسامد	واژه اصلی تعریف	بسامد	مدخل	بسامد	واژه اصلی تعریف	بسامد	
فیلم	۱۳۷۳	مجموعه	۸۵۱	بزرگ	۲۰۷	حجم	۴۱	
		متحرک				اندازه		۲۵۱
		ثبت				وسعت		۱۸
مدخل	بسامد	واژه کلیدی تعریف	بسامد	مدخل	بسامد	واژه کلیدی تعریف	بسامد	
بلند	۱۰۵۲	ارتفاع	۱۳۷۶	راه	۴۰	مجموعه	۲۰۷	
		طول				نقاط		۶۹
		زیاد				متصل		۳۶

همان‌طور که مشاهده می‌شود برای تعریف واژه‌هایی مانند بلند، راه، فیلم و بزرگ، که از واژه‌های پربسامد فارسی‌اند، از واژه‌هایی مانند ارتفاع، طول، زیاد، مجموعه، نقاط، متصل، متحرک، حجم، اندازه و وسعت استفاده شده‌است. به عبارت دیگر، این مدخل‌ها با واژه‌هایی کم‌بسامدتر تعریف شده‌اند. در نتیجه، زبان‌آموز مبتدی، برای دریافتن معنی، باید به مدخل این واژه‌ها در همین فرهنگ یا فرهنگ دوزبانه مراجعه کند.

۳-۲- واژگان تعریف‌نگاری و فهم‌پذیری فرهنگ زبان‌آموز فارسی

در انتهای فرهنگ زبان‌آموز فارسی، واژگان تعریف‌نگاری این فرهنگ، شامل ۲۶۰۰ واژه، فهرست شده‌است.

این فهرست باید تمامی واژه‌هایی را که در تعریف‌نگاری فرهنگ به کار رفته‌اند، شامل شود. در مقدمه آمده‌است که دانستن این ۲۶۰۰ واژه برای فهم همه تعریف‌های موجود در فرهنگ کفایت می‌کند. برای بررسی واژگان تعریف‌نگاری این فرهنگ، واژه‌های به‌کاررفته در تعریف صد مدخلی که به‌طور تصادفی برای بررسی شرایط تعریف از دیدگاه ارسطو انتخاب شده بودند (جدول پیوست)، مجدداً بررسی شدند. در این میان، واژه‌هایی یافت شدند که در تعریف‌ها به‌کار رفته‌اند، ولی در واژگان تعریف‌نگاری این فرهنگ ذکر نشده‌اند. از جمله، بازیگوش در تعریف مدخل شیطان، خردسال در تعریف مدخل کوچک، در گذشت در تعریف مدخل وفات، دوغ در تعریف مدخل کشک، گربه در تعریف مدخل توله، له در تعریف مدخل متلاشی، و معلم در تعریف مدخل کلاس.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود فهرست واژگان تعریف‌نگاری این فرهنگ، فهرست کاملی از واژه‌های به‌کاررفته در تعریف‌ها را در اختیار کاربر قرار نمی‌دهد و می‌توان مدعی شد که این نقص، شناخت سطح زبانی این فرهنگ زبان‌آموز را دشوار می‌کند.

۳- مدخل‌های نمونه‌گیری شده

ایمان، برادر، بسته، بطری، بغض، به‌موقع، پرتاب، پشم، پنجه، پیرزن، تأکید، ترکیدن، تعلق، تلخ، توله، جاده، جرقه، جیب، چهره، حجم، حدس، خانم، خطر، داور، درو، دقت، رخت‌خواب، زغال، زنبور، ساحل، ساز، ساق، سالاد، سفال، سیم، شجاع، شکم، شیطان، شیک، صدا، ضربه، عازم، عکس گرفتن، فرار، فضول، فوت، قارچ، قرمه‌سبزی، قناعت، کاخ، کارمند، کت، کتری، کدر، کشک، کلاس، کمد، کوچک، کود، کیوی، گردن، گشاد، گنج، گیر کردن، لابد، لپ، لذت‌بخش، لق، لولیدن، مادر، مالیات، مانده، مبهم، متلاشی، مثال، مجموعه، محاصره، مدادپاک‌کن، مدیون، مردود، مژه، مستقیماً، مفرد، مقنعه، مناسبت، منفجر شدن، موتورسیکلت، موزه، موظف، مهلت، ناخوانا، ناقابل، نبوغ، نسل، النگو، نیت کردن، وضو، وظیفه، وفات، یاد دادن.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن. تهران، سخن.
حسینی، حمید (۱۳۸۴)، واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز: بر مبنای پیکره یک میلیون لغتی (شامل بیش از ۸۰۰۰ لغت قاموسی و غیرقاموسی). تهران، کانون زبان ایران.
دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.

صفرزاده، بهروز (۱۳۸۸)، فرهنگ زبان‌آموز فارسی، تهران، کانون زبان ایران.
لاندو، سیدنی آی. (۱۳۹۶)، فرهنگ‌ها؛ فن و هنر فرهنگ‌نویسی، دفتر اول: پیکره در فرهنگ‌نویسی،
ترجمه فرهاد قربان‌زاده و سعید رفسنجانی‌نژاد، تهران، کتاب بهار.
محمدی خراسانی، علی (۱۳۸۶)، شرح منطق مظفر، قم، الامام الحسن بن علی علیهما‌السلام.
المظفر، الشیخ محمدرضا (۱۳۸۸ هجری، ۱۹۶۸)، المنطق، مطبعة النعمان، نجف.

Adamska-Salaćiak, Arleta (2012), "Dictionary Definitions: Problems and Solutions", *Studia Linguistica Universitatis Jagellonicae Cracoviensis* 129, 4: 7-23.

Atkins, B. T. Sue & Rundell, Michael (2008), *The Oxford Guide to Practical Lexicography*, London, Oxford University Press.

Fabiszewski-Jaworski, Mateusz (2012), *Spontaneous defining by native speakers of English: implications for lexicography*, Poznan, Adam Mickiewicz University.

Hartmann, R. R. K. and Gregory James (1998), *Dictionary of Lexicography*, London, Routledge
[http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-](http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%D8%B4%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D8%B7+%D8%AA%D8%B9%D8%B1%DB%8C%D9%81&SSOReturnPage=Check&Rand=0#%D9%85%D9%86%D8%A7%D8%A8%D8%B9)

[index.php?page=%D8%B4%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D8%B7+%D8%AA%D8%B9%D8%B1%DB%8C%D9%81&SSOReturnPage=Check&Rand=0#%D9%85%D9%86%D8%A7%D8%A8%D8%B9](http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%D8%B4%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D8%B7+%D8%AA%D8%B9%D8%B1%DB%8C%D9%81&SSOReturnPage=Check&Rand=0#%D9%85%D9%86%D8%A7%D8%A8%D8%B9).